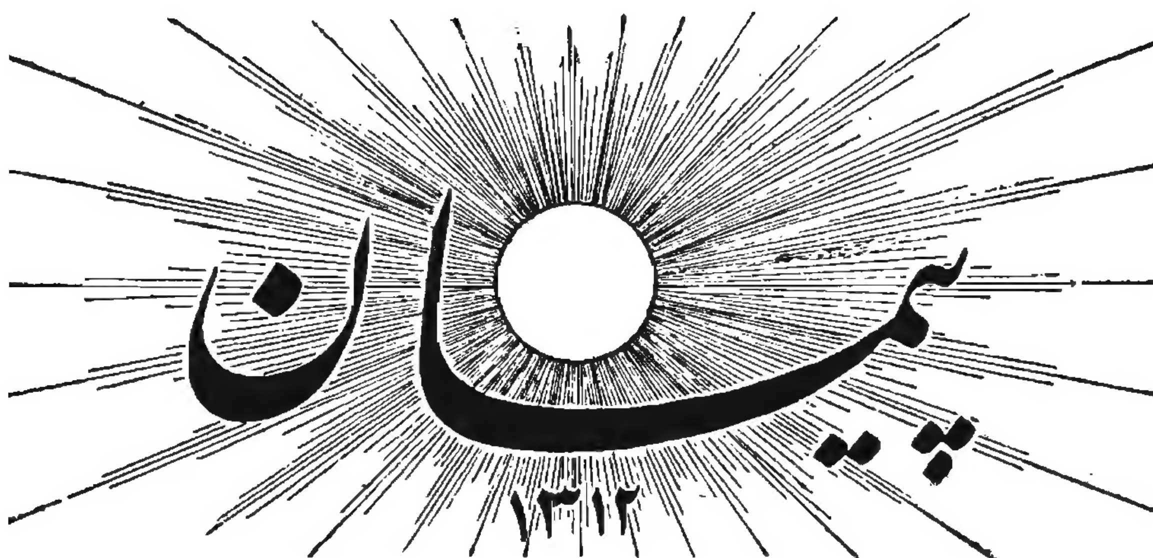

پیمان
پیمان سال پنجم
شماره یکم



سال پنجم　　آذر ماه ۱۳۱۷　　شماره یکم



دارنده

کسروی تبریزی

فهرست آنچه در این شماره چاپ شده

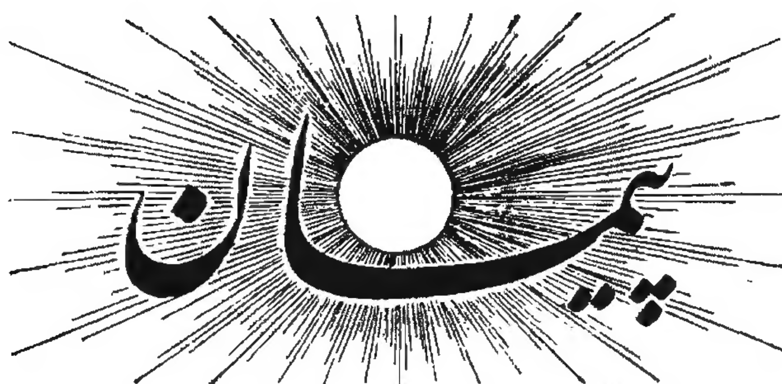
آگهی

از سالهای گذشته پیمان جزپاره شماره های پراکنده ازسال یکم چیزی نزد ما نمانده .

ولی از سال چهارم چند دورهٔ درست باز مانده است که بی تاریخ هر دوره ای ۲۰ ریال بخواستاران توانیم فرستاد .

آگهی

این شماره بجهت عوض کردن کلیشه رو جلد دیر کرد . شماره‌های دیگر هر یکی در نیمه ماه خود بیرون خواهد آمد .



سال پنجم — آذر ماه ۱۳۱۷ — شماره یکم

پروردگارا بنام تو و در زینهار تو

اینك سال پنجم پیمان را آغاز می کنیم و از خدا فیروزی می طلبیم .

چنانکه در سال‌سوم در اینسال نیز آقای هدایی شعرهایی برای آغاز مهنامه فرستاده بود . شعرهای ساده وبسیار شیوایی . ما خرسندیم که پیمان را از هر دسته یارانی هـ . که با دست و زبان یاوری از ما دریغ نمیگویند . شعرهای آقای هدایی‌را نیز درنشست پاکدینان‌خواندیم وهمه‌ارج شناختند. وآن را پیش خود نگه داشتیم . ولی در مهنامه بچاپ نخواهیم رساند . اینك در اینجا بیاد آن‌می پردازیم و بر آقای هدایی درود و سپاس ارمغان می سازیم .

احمد کسروی



خویهای پاك

\- ۱ -

از چیز هایی که ما پارسال دنبال می‌کردیم یکی زمینه خویها بود که درشماره های سال چهارم در پیرامون آن گفتار هایی نوشته ولی بخود زمینه چندان نپرداختیم در این سال هم آن را دنبال خواهیم کرد و اینك بگفتگو از آن می آغازیم .

در هر چیزی باید گوهر آن را بدست آورد. در این باره نیز نخست میباید دید خویهای نیك و بد از کجا بر خاسته ؟.. از چیست آدمی دو رشته را با هم دارد ؟.. از چیست نتواندهمه نیك باشد و خویهای ناستوده را ندارد ؟..

خویهای نیك و بد از کجا بر خاسته ؟..

برای این می‌باید معنی آدمی را دانست، یا بهتر گوییم : می‌بایدخود را شناخت . آری : میباید خود را شناخت .

کسانیکه پیمان را از سالهای پیش میخوانند میدانند که ما «جان» و «روان» را دوچیز جداگانه، وآدمی را دارای‌هردوی آنها میشناسیم و در

این باره گفتار هایی نگاشته ایم . دراینجا دوباره بآن نمی پردازیم . لیکن بخوانندگان میسپاریم آن گفتار ها را بخوانند (۱) . روشنترین و ساده ترین آگاهی در باره روان همان میباشد و بسیاری از دانشهاست که ازآن راه بدست می‌آید و بسیاری از تاریکیهاست که از آن‌راه روشن می‌گردد . ما بسیاری از گفتار های‌خود را بر روی آن‌بنیاد می‌گزاریم ، و در این زمینه خویهای نیك و بد نیز میباید از آن راه پیش آییم .

چنانکه گفته ایم آدمی دارای دو سرشت است : سرشت جانی و سرشت روانی . این دو سرشت بهم پیوسته ، بلکه بهم درآمیخته ، چنانکه یکی شمرده میشود . ولی هر یکی را خویها و دریافت ها و دربایست های جداگانه می باشد .

سرشت جانی تن و جانست که جانوران نیز دارند و آدمی از اینرو با آنها یکسانست و بیشتری از خویهای آنها را - از خود خواهی وآزمندی و خشم و رشك و خود نمایی و برتری‌فروشی و چیرگی و ستمگری و مانند اینها - دارا می باشد .

سرشت روانی دستگاه دیگری و تنها آدمی آن را داراست و خرد و فهم و شرم و مانند این از بستگان آن می باشد .

سرچشمه‌همه جنبشهای‌سرشت جانی «خودخواهی» است که‌هرکس تنهاخود را می خواهد و همه چیز را از بهر خود میخواهد . ولی روان همیشه خواهان نیکی و راستی است و هرگز در بند «خود خواهی»

---

(۱) این گفتار ها در شماره های ۹-۱۲ سال سوم چاپ شده و از همه ارجدار تر گفتار شماره ۹است که آن‌را دریکی از شمارهای امسال بدانسان که نگارش یافته خواهیم آورد .

نمی باشد .

ببینید : شما میشنوید فلان‌توانگر درهنددست بینوایان را می گیرد و از این آگاهی شادمان‌میشوید . میشنوید بهمان مرد مصری راستگوست و ازدروغ سخت می‌پرهیزد و اورا دوست می‌دارید . بگویید : انگیزه‌اینها چیست ؟.. از راد مردی آن توانگر هندی و یا از راستگویی این نیکمرد مصری شما را چسود است ؟!...

میشنوید دو تن باهم انباز بوده اند و یکی بر دیگری چیرگی نموده و ستم روا داشته ، و آن ستمگر را دشمن میدارید و بر ستمدیده دلسوزی می نمایید . بگویید ، این برای چیست ؟!..

میشنوید فلان کشوربسیار آباد و ایمن است و مردمان در آن‌آسوده می‌زیند و شادمان گردیده آرزو می‌کنید همه کشور ها چنان باشد . آیا این از چه‌راه است ؟!..

میشنوید در نهاوند سیل آمده و مردم را بیخانمان ساخته و دلتان سوخته وخودرا در تنگی گزارده پول‌بدستگیری بیخانمانان آنجامی پردازید و با زیان خود سود آنان را میخواهید . این با عنوان خود خواهی چه سازش دارد ؟!..

چنانکه در جای دیگری گفته ایم یکی از خوبهای آدمی راستی پرستی اوست که چون سخن راستی‌را شنید بآن گرود و پروای سود و زیان خود نکند . هرگاه یکی را دید که بنیکی جهان می کوشد بیاری او برخیزد و در آن راه جانفشانیها نماید . آیا اینها زچه روست ؟!..

اینها همه از روانست وما ازاینجا می گوییم : روان خواهان نیکی و راستی‌است . آدمی با همه خوبهای جانوری که داراست این نیرو راهم

دارد ، و از اینرو ما او را دارای دو سرشت میخوانیم .

باید دانست بیشتر مردم آنچه‌را که همیشه دیده‌اند و با آن آشنایند از انگیزه اش جستجو نکنند و چنین پندارند که همچنان بایستی بود ، و اگر کسی از انگیزه آن پرسید در شگفت شوند و برو خرده گیرند . شما اگر از یك عامی بپرسید : « از چیست در هر بیست و چهار ساعت گاهی شب میشود و گاهی روز ؟.. » . از این پرسش در شگفت شود و پاسخ دهد : « اینهم پرسیدن دارد ؟! . پس میخواهی چه بشود ؟! . » . ولی اگر گویید : «بر روی زمین جایی هست که ششماه یکسره روز است» ، سخت در شگفت شده از انگیزهٔ آن پرسشها کند .

در باره این سخنها نیز چون بیشتر مردم بخویها وکار های خود از نیك و بدخوگرفته اند و همیشه با آنها آشنایندانگیزهٔ آن‌هارا نیندیشند و چنین پندارند که جز این ها نبایستی بود . و ما می بینیم گاهی کسانی پاسخهای عامیانه بنگارشهای ما می دهند .

هنگامیکه ما می‌نویسیم : «ازچیست آدمیان بایکدیگر همدردی دارند و بیکی چون گزندی رسید دیگران را دل بدرد آید . لیکن جانوران این همدردی را ندارند؟..» ، آنان پاسخ داده می‌گویند: «آدمی چنین باشد. پس شما جدایی میانه آدمی و چهار پایان‌نمیگزارید؟!.. » چنین سخن‌عامیانه را برخ ما می‌کشند .

امروز یکی از گرفتاری هاست که بسیاری از مردمان باهمه‌بیمایگی و ندانی خود را دانا میشمارند و اینان بهر گفتاری می رسند نه در پی آنند که بخوانند و بیندیشند و بفهمند ، بلکه در پی آنند که نافهمیده ، بلکه تا بپایان نخوانده خرده گیرند ، و بر نویسنده آن ، هر کسی که بود ،

برتری فروشند ، و از روی این هوس نادانیست که بدانسان بایراد های عامیانه برمیخیزند .

چیزیست بسیار روشن : هر کاری انگیزه ای دارد . این کار های آدمی نیز بی انگیزه نتواند بود ، و ما از این جستجوی خود بیك نتیجه بس بزرگی میرسیم. زیرا یکی از پایه‌های فلسفه مادی عنوان «خودخواهی» است . می گویند : سرچشمه همه کار ها در جهان خودخواهی است . هر جنبنده‌ای در جهان تنها خویش را خواهد و همه چیز را از بهر خویش خواهد . پیروان آن فلسفه از روی این‌عنوان جهان را جز نبردگاهی نمی شناسند وزندگی‌را جز نبرد زندگان نمی‌دانند ، و اینست امید نیکی بجهان نبسته هر کوششی را در راه نیکی آن بیهوده می انگارند. نیز جدایی میانه آدمی و جانوران ننهاده ارجی بخرد نمی گزارند ، بلکه هستی خرد را باور نمیدارند . جدایی میانه خویهای نیك و بد نمی بینند . بلکه همیشه میخواهند خویهای ناستوده را فزونتر گردانند .

این گمراهیها که تا کنون بی پاسخ مانده تنها پاسخ درستی که دارد همانست که ما سرشت روانی آدمی را که از «خود خواهی» آزادست و همیشه خواهان راستی و نیکی‌می باشد بآنان بشناسانیم و کار هایی را که آدمی از روی این‌سرشت انجام می‌دهد یاد آوری نماییم تا بیراهی خود را دریابند .

در گفتگو از نیکخویی و بد خویی نیز پایه سخن همینست : زیرا گذشته از آنکه از اینراه انگیزه خویهای نیك و بد بدست آید کسانی تا معنی آدمیگری را نشناسند و جدایی میانه آدمی و چهار پایان نگزارند چشم نیکخویی از آنان نتوان داشتن . هرگونه کوشش و گفتاری در باره

نیکی یا رستگاری آدمیان بسته بشناختن گوهر آدمی می باشد .

راست است که مردمان ساده نیازی بدانستن اینها ندارند و آنان با همه بیدانشي از روی دریافت های خدادادی این دانند که در جهـان نیکی‌ها و بدیها با هم توأم‌است و باید آدمی تا تواند از بدیها دوری گزیند و ما اگر از راهش در آییم بآسانی توانیم این مردمان ساده را بنیکی ها رسانیم و از خویهای ناستوده رهاشان گردانیم . سختی اینجاست که دسته های انبوهي از سادگی بیرون آمده و آن دریافت خدادادی را از دست هشته اند و از اینسوی بدانشهایی نرسیده اند ، و از بهر این کسان‌است که ما ناگزیریم در گفتگو از خویهـای نیك و بد باین زمینه در آییم و روان وخرد را بآنان بشناسانیم . بسیاری از اینان‌چون گفته‌های فیلسوفان مادی را شنیده اندخرد را باور نمیدارند ، جدایي میانه آدمی و چهارپایان نمیگزارند ، و نیك را از بدباز نمی شناسند . بارها دیده می‌شود می گویند «من چنین میدانم . شما آنچنان میدانید بدانید» . یا می گویند : «هر کسی در اندیشه خویش آزاد است من این کار را نیك می شناسم شما بد می شناسید بشناسید» . یا مي گویند : «آدمی هیچگاه نیك نشده ونخواهدشد». ازاینگونه سخنان بیپایه و زیان آور همیشه بر سر زبانهاست . و چون نیك بسنجید همگي از روی گمراهي و سرگردانیست .

بسخن خود باز گردیم : نتیجه این سخنها آنست که آدمی چون دارای دو سرشت جانی و رواني است از اینرو دارای دو رشته خویهای نیك و بد می باشد : خویهای نیك از آن روان و خویهای بد از آن تن و جان ، و این دو سرشت همیشه با هم در نبرد می‌باشند و نیکخویی‌آدمي بهنگامی است که سرشت روانیش نیرومند باشد .

ببینید: در شهری بینوایانی که هستند هرکسی دلش بآنان سوخته آرزو خواهد کرد دست ایشان‌را گیرد، ولی از آنسوی خوی‌آز که درنهاد هر آدمی نهاده جلو را گرفته چنان خواهد خواست که هرکسی هرچه دارد از بهر خود نگه دارد. کنون اگر کسی‌را سرشت روانی چیره ترو نیرومندتر است گوش بخواهش آز نداده دست بینوایان را خواهد گرفت و چه بسا کسانی‌خودرا گرسنه گزارده هرچه میدارند بآنان خواهند داد. از آنسوی کسانی را سرشت جانی چیره درآمده ازنیکوکاری به‌بینوایان‌باز خواهد داشت. همین حالست درباره همه نیکی‌ها و بدیها.

از اینجا روشن می‌گرددکه نیکخویی با دانستن نیست. بسیاری‌می پندارند همینکه مردم خویهای نیك‌را شناختند نیکو خواهندگردید، و اینست بجای هرکاری تنها بشمردن خویهای نیك وخویهای بدو نکوهش کردن از آنها و ستایش نمودن از اینها بسنده می کنند. ولی این یك کار بیهوده‌ای بیش نیست. زیرا ما آشکار می‌بینیم که نتیجه‌ای از آن پدیدار نیست. خود بدخویان خویهای نیك و بدرا برسر زبان می دارند و خود آنان بردیگران پند آموزی می نمایند. از آن سوی چنانکه باز نمودیم دانستن را اثری در میان نتواند بود. زیرا چنانکه گفتیم بدخوییها یا بدکرداری ها نتیجه سرشت جانی آدمی است و کسی که سرشت جانی او زور مند است خواه و ناخواه بآن بدیها خواهد برخاست و دانستن جلو آن را نتواند گرفت.

ببینید: دزدان نه‌اینست که زشتی کار خود را نمیدانند. دزدی نه چیزیست که کسی زشتی آن را نداند و از آن ننگش نیاید. با اینهمه چون پایش افتاد خواه و ناخواه خودرا آلوده آن‌میسازند. دروغ را کیست که

بد نشمارد و ننکوهد ؟!. بااینهمه انبوه مردمان گرفتار آن میباشند . این است می‌گوییم که نیکخویی تنها با دانستن نیست و این راه که بسیاری پیش گرفته اند و همیشه با زبان ستایش و نکوهش از نیکخویی و بدخویی می نمایند یا کتاب می‌نویسند چندان سودی را در بر نمیدارد ، بلکه‌زیان هایی را با خود میدارد . یگانه راه نیکی خویها آنست که‌در آدمیان‌سرشت روانی نیرومندتر گردد و بر سرشت تن و جان فرمانروا باشد .

خواهید پرسید : ازچه راهست که سرشت روانی نیرومندتر گردد و برسرشت تن و جان فرمان روا باشد ؟ . ما پاسخ این پرسش را در گفتار دیگری خواهیم داد .

درپیرامون شت زردشت وآیین او

ما چون بارها نام زردشت را برده و او را فرستادهٔ خدا خوانده‌ایم پرسشهای بسیاری در باره او میشود . یکی می گوید : چه دلیل بفرستادگی او دارید ؟.. دیگری می‌پرسد : آیا راست است از مردم آذربایجان بوده‌و آیا دلیل‌آن چیست ؟.. سومی زناشویی با خویشان نزدیك را که زردشتیان میداشته اند عنوان نموده میخواهد خرده گیرد . اینها ما را باین گفتار وا داشته است .

نخست می باید دانست که گفتگو از زردشت و آیین او را نباید مایه سرگرمی ساخت . اینکه ما سخن ازورانده‌ایم ، چون در ایران یکدسته اورا یگانه فرستادهٔ خدا میشناسند و جز اودیگری را نمی پذیرند ، و از اینسوی دسته انبوهی او را فرستاده نمی شمارند ، و این یك زمینه دو تیرگی و

پرا کندگی میباشد، و ما می‌خواهیم دوتیرگیها و پرا کندگیها را از هر راهی که باشد از میان برداریم، ازاینرو بآن سخنان پرداختیم.

ولی‌چنانکه اندیشه های پرا کنده زیان آوراست بگذشته پرداختن و آن‌را مایه سرگرمی ساختن نیز زیانها دارد. زندگانی‌راه خواهد، و باید در راه همیشه چشم بسوی جلو داشتن. مردمی که به گذشته پردازند رستگار نگردند.

شت زردشت را باید در تاریخ شناخت، و اگر راستی را دربارهٔ او خواهند باید گفت: فرستادهٔ خدا بوده‌ولی یگانه فرستاده نبوده. جهان آفرینش بسیار بزرگتر از آنست که بر سر یکتن و دو تن گردد.

اینکه می گویند: «چه دلیل بفرستادگي او هست؟» این پس از آن است که معنی فرستادگی دانسته شود. امروز انبوه مردم معنی آن را نمی دانند. چیزی شنیده و یاد گرفته‌اند واندیشه روشنی در باره آن نمی‌دارند. اگر بپرسید خواهید دید هرکسی سخن دیگری می راند. مامعنی آن را در شمار های سالهای گذشته پیمان نگاشته ایم. ولی اگر کسی خواهد بهتر و روشنتر داند باید «راه رستگاری» را خواند. در آنجا معني راستین فرستادگی باز نموده شده و همان معنی در باره شت زردشت نیز هست. دیگران چگونه او هم آنگونه.

اینکه می پرسند: «آیاراست است از مردم‌آذربایجان می بوده؟..»
این را در کتابهای زردشتیان نوشته اند. درو ندیداد پهلوی می گوید: «ازمردم ری میبود» و هم‌درآنجا مي‌گويد: «این ری جز ری شهرشناخته بزرگ و خود جایی درآذربایجان می‌بوده». ولی‌ما اگر آذربایجانی بودن زردشت را ندانیم از مردم شمال بودن اورا میدانیم، و این از روی سنجش

زبان اوستا و از راه آگاهیهای زبانیست .

زمانیکه زردشت برخاسته در شمال ایران تیره ماد و در جنوب آن تیره پارس‌نشیمن میداشته اند . ما در باره زبان‌ایشان جستجو کرده‌بدست آورده ایم که هردو تیره (همچنین تیره های دیگر آری) یکزبان می داشته اند . چیزیکه هست پاره جداییهایی در میان می بوده : یکی اینکه پاره حرفها بجای یکدیگر می آمده . بدینسان که آنچه در شمال با شین و گاف و زاء گفته می‌شده در جنوب آنها را با سین و جیم و دال‌می‌گفته‌اند . چنانکه هنوز هم شمیران و گهرام در شمال و سمیرم و جهرم در جنوب یادگار آن جداییهاست . بجای دانستن در کردی زانن می‌آید . بجای داماد در سمنانی زوما گفته می شود .

این آگاهیست که ما از زبان آنزمان داریم و چون اوستا را که نامه شت زردشت است می سنجیم آن را از روی زبان شمال می‌یابیم و ازاینجا میدانیم زردشت از مردم شمال می بوده .

اگرچه اوستایی که در دست ماست همه آن در یکزمان نوشته نشده و از زبانیکه در هر تکه آن بکار رفته پیداست که ازآن یك‌زمان نمی باشد و بیگمان همه آن از زردشت نیست ، و آنچه از زردشت بوده در آن نیزدست برده اند و دیگرساخته اند ولی اینها با گفته ما ناسازگار نیست . زیرا اگر یك بخش بس کوچکی از اوستا از زردشت‌باشد آن خواست ما بدست آمده . اگر هم بگوییم همگی ساختگی است باز زیانی نخواهد داشت . زیرا کسانیکه سخنانی ساخته و بنام‌گفته زردشت میان مردم رواج می‌داده‌اند بیگمان زبان آن یا کمردرا بکار می برده اند نه زبان دیگری را .

دو باره می گوییم : اینها از دیده تاریخ و تنها از بهر آنست که اگر

کسانی بخواهند یاد گیرند. اگر کسی نخواست و یاد نگرفت هیچ باکی نیست وهرگز نباید برروی این چیز هارنجیدگی نمود واز هم جدا گردید. گذشته گذشته وما را می بایدکه بامروز پردازیم و در اندیشه آینده باشیم. اوستا که نام بردم و گفتم آن را نامه زردشت می شناسند امروز را بیش از این ارجی ندارد که نمونه ای از زبان باستان ایران میباشد ، وگرنه هیچ سود دیگری ازآن نتوان برداشتن. یك پا کمردی که روزی مایه رستگاری ملیونها مردمان گردیده امروزنشاید نام اورامایه پرا کندگی و درماندگی گردانید.

اما زناشویی با خویشان نزدیك که زردشتیان میداشته اند دلیلها از تاریخ در دست است که چنین چیزی در آیین زردشت نبوده ، بلکه درآیین اونیز زناشویی با خویشان نزدیك ناروا شمرده میشده. آری درقرنهای دیرتر (در زمان ساسانیان) چنین زناشویی در میان زردشتیان رواج میداشته که آن‌را نه تنها روامیشمارده اند ، بلکه یك کارنیك ومایه خوشنودی خدا می انگارده اند. کتابی بنام «اردای ویراف» بزبان پهلوی در دست ماست که در آن‌داستانی - یا بهتربگوییم: افسانه ای - بدینسان می‌نگارد که ویراف نامی که مرد پاك دامن و از پیشوایان بزرگ زردشتیگری میبوده روانش از اینجهان‌بیرون رفته و در آسمانهابگردش پرداخته و از آنجا آگاهیهایی آورده. در آغاز داستان‌چنین می‌نگارد که ویراف را هفت خواهر میبود و آن پاکـدامن هر هفت تن را بزنی خودگرفته بود. درخود داستان نیز گفته هایی‌درباره زناشویی با خواهر ودختر و آنکه این‌کار مایه خشنودی خداست دیده میشود.

نیز ما در تاریخ میخوانیم که خسرو پرویز دختر خودرا بزنی می

داشته . پیش از آن در زمان هخامنشیان داریوش سوم را می خوانیم که خواهرخود را بزنی میداشته . اردشیر دوم را میخوانیم که دختر خود را بزنی گرفت . پیش از همه داستان کنبوجیا و آتوشارا میشناسیم که کنبوجیا باآتوشا دل باخت و با آنکه خواهرش بود او را بزنی گرفت . اینها میرساند که از زمان هخامنشیان اینگونه زناشویی در ایران رخ میداده و در قرن های دیرتر رواج بیشتر یافته .

لیکن همان داستان کنبوجیا و آتوشا بدانسان که هردوت نوشته می رساند که چنین کاری در آیین زردشت ناروا شمرده میشده . چه‌او می نویسد : کنبوجیا چون دل باآتوشا باخت و در مهر او بیتابی می نمود از موبدان دستور خواست که او را بزني گیرد . موبدان همه گفتند : چنین کاری نارواست . ولی کنبوجیا پافشاری مینمود ویکی از موبدان چنین گفت : خواست پادشاه از همه بالاتر است . بـ این گفته راه بروی او باز کرد .

از این نگارش دو چیز پیداست : یکی آنکه پادشاهان هخامنشی با همه نیرومندی و خودکامگی پابستگی‌بدین مینموده اند و در کردارورفتار دستور از موبدان میخواسته اند . این از داستانهای دیگر نیز بدست می آید، و بیگمان از چیزهایی که مایه‌آن پیشرفت و نیرومندی بیمانندگردیده پا کدامني و خویشتن داری پادشاهان پیشین هخامنشي‌بوده .

دیگری اینکه در آیین زردشت زناشویی با خویشان نزدیك سخت ناروا شمرده میشده تا آنجاکه موبدان در پاسخ کنبوجیا ناگزیر بوده‌اند آن را بمیان آورند و بچشم‌پوشی از آن دلیری نتوانسته اند . چیزیکه‌هست این آیین را کنبوجیا (بدستاویز گفته ای از یك موبد) شکسته است .

در داستان اردشیر دوم نیز چنانکه پلوتارخ نوشته او با همه دلبستگی بدختر خویش (نام او نیز آتوشا بوده)، آن را نهان میداشته و شرم می کرده. لیکن مادرش (مادر اردشیر) باو دل داده و بدریدن پرده شرم واداشت و باو چنین گفت : «آیین و اندیشه‌های یونانیان را پایینتر از خودت بگیر..». از این پیداست که آیین چنان کاری را روا نمی شمرده و با همه کاریکه کنبوجیا کرده بوده هنوز مردم آن را ناروا میشناخته اند و اینست اردشیر از آن شرم میکرده. ولی چون اردشیر نیز با نگیزش مادرش بچنان زنا شویی برخاسته در میان مردم از بدی آن کاسته و کم کم بجایی رسیده که آن را از آیین زردشت گرفته و یك كار نیك شمارده اند.

این خود نمونه آنست که یکدین چون قرنها برآن گذشت چگونه گوهر خود را از دست داده دستخوش بلهوسان گردد.

یاد آوری ها

باید نخست از خود آغاز کنیم

پاره گرفتاریها هست که آنها را بد اخلاقی نمی توان نامید و سر چشمه آنها جز غفلت نیست که اگر یادآوری شود بآسانی رفع شود. از طرف دیگر ضرر های مهمی بر آنها مترتب است. من چند فقره از این هـا را یادداشت کرده ام و در شماره های امسال پیمان زیر عنوان یـادآوری شرح خواهم داد.

بار ها دیده ام با کسیکه گفتگوی اخلاقی می شود آنکس خود را بحساب نگرفته سخن را متوجه دیگران فرض می کنند و از پاسخهایی که می دهد معلوم است که خود را کنار دانسته.

بار ها من نگارشهای پیمان را برای کسانی خوانده و دیده ام متأثر میشوند ولی چنین می گویند: خوب اینها راچطور میشود بمردم قبولانید؟!.. یا می گویند: مردم مادیند. اینها را قبول نخواهند کرد.

اینها را با یك سادگی می گویند و هیچ متوجه مفهوم آن نیستند. معلوم است که ایشان خود را از توده بیرون میشمارند و خود را برسر توده می گیرند و هر سخنی که میشنوند میخواهند برسر توده بیازمایند.

این غفلت بزرگیست. ما اگر باین نحو پیش رویم بهیچ جانخواهیم رسید: هر کسی موظف بتهذیب افکار و اخلاق خود میباشد. مگر توده غیر از ماست. اگر هر کسی خود را کنار گیرند و هر نصیحت و هدایتی را برسر توده بیازمایند نتیجه جز صفر نخواهد بود.

این مثل آنست که چهار نفر که میخواهند بگردش بروند یکایك ایشان پیش خود چنین گویند: آن سه نفر که پول دارند اگر من یك نفر پول همراه نبرم چه خواهد شد. بگذار آنها جور مرا بکشند. باین ترتیب هیچکدام پول همراه برندارند و درگردشگاه تهی دست و سرافکنده باشند.

من در اینجا بیاد عبارتي می افتم که درنشستهای پیمانی همیشه تکرار میشود: (باید نخست ازخود آغاز کنیم).

من همیشه این رفتار را دارم که نگارش های پیمان را نخست در خود می آزمایم و یادآوریهایی که خواهم کرد آنها را نیز جلوتر از همه خودم پذیرفته ام.

محمدملك نژاد

نویسندگان پیمان

پارسال پیکره‌ای از نویسندگان پیمان آوردیم اینك پیکره دیگری را در اینجا می‌آوریم



مدرسی — دارندهٔ پیمان

در باره زبان

زمانیکه ما پیمان را آغاز کردیم ، چون تا می توانستیم از کلمه های بیگانه پرهیز جسته بجای آنها از خود فارسی می آوردیم ، این زبان ناشناخته می‌نمود و این یکی از سختی های کار ما بود . زیرا از یکسو خوانندگان گله می نوشتند و نادانانی‌هم ـ چنانکه شیوه ایشان‌است ـ آن را دستاویزی برای خرده گیری و بدگویی گرفته بودند . از یکسو نیز ما ناگزیر بودیم آن را دنبال نماییم ، زیرا پیراستن زبان از خواستهای ما بود و می بایست خودمان در آن راه پیش گام باشیم ، و شیوه ای که برای نگارش بکار می‌بردیم شیوه ای بود که از راه دانش زبان شناسی آن‌را پیش گرفته بودیم ، و چیزی نبود که بتوانیم از آن چشم بوشیم .

تا دو سال این سختی را داشتیم تا کم کم از آن رها گردیدیم . زیرا خوانندگان روز بروز بزبان ما آشناتر گردیدند ، وانگاه جنبش پیراستن زبان پیشرفت بسیاری نمود و کلمه های فارسی را بسیار پیش آورد . لیکن در اینمیان ما ناگزیر بودیم گامهای دیگری در راه زبان برداریم . پاره ای از آنها چون گامهای کوچکی بود ، چندان تکانی نداد و فهمیده نشد . ولی یکی از آنها که «باز گردانیدن گونه های کارها» باشد از نیمه های سال چهارم تکان دیگری بزبان پیمان داده وبار دیگر زبان مهنامه اندکی ناشناخته گردیده . با آنکه در این باره نیز ما ناگزیر میباشیم ، زیرا یکی از درماندگیهای زبان فارسی ازمیان رفتن گونه های کار است ، و ما تا آنها را باز نگردانیم زبان درستی در دست نخواهیم داشت. دیگران بمانند ما خودمان از فهمانیدن بسیاری ازمعنی ها خواهیم درماند . چنانکه یکمرد بیمار نتواند کار های خود را انجام دهد یکزبان بیمار نیز از فهمانیدن معنی در ماند . در جاییکه ما همه کارمان بازبان است و سخت

ترین نیاز را بآن داریم .

از اینرو پارسال گفته هایی در این زمینه نگاشتیم . ولی چون شاید بسیاری از خوانندگان امسال دسترس بشمار های پارسال ندارند ، از آن سوی اینگونه زمینه ها بایکبار نوشتن روشن‌نگردد اینست در اینجا دوباره آن را هرچه روشنتر و بسامانتر دنبال می نماییم .

۱ - بازگویی (خبر)

خوانندگان میدانند در هر زبانی کار (یا فعل) بچندین بخش است و یکی از آن ها باز گویی (یا خبر) می باشد .

گفتگوی ما بیشتر از این بخش خواهد بود .

نیز خوانندگان میدانند در هر زبانی کار سه زمان دارد : گذشته (یا ماضی) ، اکنون (یامضارع) ، آینده (یا مستقبل). گفتگوی ما بیشتر از گذشته و اندکی نیز از اکنون خواهد بود و از آینده سخنی‌نخواهیم داشت .

نخست از گذشته سخن میرانیم : باید دانست در هر زبانی گذشته بچندین گونه آید . در ترکی آن را تا چهارده یا پانزده توان شمرد . در فارسی نیز ما گونه‌های آن را تاسیزده پیدا کرده ایم و اینك در اینجا میشماریم ، ولی شاید کسانی گونه های دیگری پیدا کنند :

۱ـ گذشته‌ساده :نوشت. مارا بسخنی ازآن نیاز نیست . آن همچون نام خود ساده است و امروز نیز درست بکار می رود .

۲ـ گذشته نادیده : نوشته. این‌را بیشتر درجایی آورند‌که کاری رخ داده ولی‌گوینده آنجا نبوده و آن‌را ندیده . اگرکسی بگوید : «دیشب یکی آمده و درخانه را زده وکتابی داده و رفته» ، ما خواهیم دانست خود گوینده آنجا نبود و با دیده ندیده . ولی اگر گفت : «دیشب یکی آمد و در خانه را زد و کتابی داد و رفت» ، خواهیم دانست‌خود او بوده . تاآز اینرو ما آن را «ندیده» می‌نامیم لیکن گاهی آن را بمعنی های دیگر نیز آورند .

گاهی کاری راگوینده دیده ولی شنونده ندیده . پروای حال او کرده

باینگونه آورند . بچه‌ای برادر خود را از کوچه آواز داده می گوید : « آقا از بازار آمده شما را میخواهد» .

گاهی چون پرسشی شده و آن باگونه نادیده بوده پاسخ نیز با اینگونه آورده می‌شود . آموزگار از شاگرد می‌پرسد . درست را نوشته ای ؟! پاسخ می دهد : نوشته ام .

گاهی نیز چون خواست گوینده نه باز گفتن آن‌کار است . خواستش سخن دیگر است و آن را بعنوان پیشرو (مقدمه) یاد می‌کند . در اینجا هم با گونه نادیده می‌آورند . بازرگانی بانباز خود دستور میدهد : «فرشیکه خریده‌ایم زودتر بفروش‌که نماند» .

گاهی نیززمان بسیاری درمیانه گذشته وآن را با اینگونه آورند . دو برادر با هم گفتگو می‌کنند: « ده سال است که پدرمان در گذشته» .

شاید جاهای دیگری نیز باشد ولی چنانکه دیده می‌شود در همه اینها نیز نادیدگی هست: درنخستین شنوند ندیده . دردوم پرسنده ندیده . درسوم چون خواست گفتگو از آن‌کار نیست توگویی آن را پیش چشم نمیگیرند . درچهارمی نیز همین نکته در کار است .

گاهی نیز از برای پیوستگی دو کار یکی را با اینگونه آورند : « از پشت سر رسیده گرفت » . ما این را از گونه نادیده نمیشماریم و بهتر می دانیم این از میان برود و بجای گفته بالایی «از پشت سر رسید وگرفت»گفته شود . همچنین در مانند های آن .

۳ ـ گذشته‌همارگی: نوشتی. این را درجایی گویندکه کسی همواره می نوشته یا زمان درازی بآن می‌پرداخته . «فلان مرد با پدر من دوست بود و بارها نامه نوشتی» .

۴ ـ گذشته همان‌زمانی: می‌نوشت. این‌را درجایی آورندکه‌کسی در همان هنگامی که گفتگو از آن می شود می نوشته . « زمانی که من رسیدم کاغذ می نوشت » .

۵ ـ گذشته پیوستگی: همی‌نوشت. این گذشته همان زمانی‌است که معنی پیوستگی یا پی درهمی را نیز فهماند. این را در جایی گویند که کسی در آن هنگامیکه گفتگو از آن است یك کاری را پیوسته یا پی در پی میکرده است. «شب را همی نالید» (پیوسته مینالید) «خدا را همی خواند» (پیا پی میگفت خدایا).

این سه گونه وایسین بهم نزدیك است و برای آنکه جدایی آنها از یکدیگر نیك شناخته شود مثالهای پایین را میآوریم.

همارگی: نماز گزاشتی ـ همیشه نماز گزاشتی (در همه عمرش یا در همه یکزمانی)، مرد نماز گزار بودی.

همانزمانی: نماز میگزاشت ـ در آن هنگام نماز میگزاشت، در حال نماز گزاردن بود.

پیوستگی: نماز همیگزاشت ـ در آنهنگام پیا پی نماز میگزاشت.

۶ـ گذشته آیندگی: خواستی رفت. این را درجایی گویندکه بهنگام کاری کار دیگری در آینده نزدیك رودادنی میبوده: «در آن سال که فلان خواستی مرد من یکماه پیش از مرگش او را دیدم». «آن روز که بامداد سلطان بفتح خلیج بیرون خواستی شد ده هزار مرد بمزد گرفتند...» (سفر نامه ناصر خسرو).

۷ـ گذشته گذشته: نوشته‌بود. این‌را هنگامی گویندکه یك کاری پیش از یك کار گذشته دیگری رخ داده باشد. «من چون رسیدم او رفته بود».

سپس معنی این گونه را روشنتر خواهیم ساخت.

این هفت گونه ردهٔ نخست است و از هر یکی یك معنی بیشترخواسته نشود. شش‌گونه دیگر نیز هست که هر یکی از بهم پیوستن دوگونه (از گونه هفتگانه ردهٔ نخست) پدید آید و از هرکدام دو معنی یا بیشتر خواسته شود و اینست ما آنها را ردهٔ دوم میشماریم و اینك یکایك می‌آوریم:

۸ ـ گذشته همانزمانی نادیده: می‌نوشته . این همان گذشته همان زمانی است که نشانه نادیدگی (هاء) بر آن افزوده شده و این است دو معنی را می رساند ، و جدایی میانه این با همانزمانی همان دیدگی و نادیدگیست . اگر خود او دیده خواهد گفت : «مینوشت» ، و اگر ندیده خواهد گفت : «مینوشته» .

۹ ـ گذشته پیوستگی نادیده: همی‌نوشته. این نیز همان پیوستگیست که نشانه نادیدگی افزوده شده و اینست دو معنی را می رساند ، و جدایی میانه این با گذشته پیوستگی دیدگی و نادیدگیست .

۱۰ ـ گذشته‌گذشته نادیده : نوشته‌بوده . این نیز همان‌گذشته گذشته است که نشان نادیدگی بر آن افزوده شده ، و جدایی میانه دو گونه آنست که گذشته گذشته در هنگامیست که یك کاری که پیش از کار دیگری رخ داده گوینده در زمان‌کار دوم آن‌را دانسته و دیده که آن رخ داده ، ولی گذشته گذشته نادیده بهنگامی است که گوینده آن را در آن زمان ندیده و ندانسته که چنان کاری رخ داده و سپس آگاهی یافته . اگر کسی دزدی بخانه اش‌آمده و او پس از رفتن دزد بخانه‌رسیده و آن را دانسته چنین خواهد گفت : «من چون رسیدم دزد آمده و آنچه میخواسته برده بود» . ولی اگر بخانه رسیده و آن را ندانسته و سپس آگاهی یافته خواهد گفت : «من چون رسیدم دزد آمده و آنچه میخواسته برده بوده و من فردا آگاه شدم» .

۱۱ ـ گذشته همارگی وهمانزمانی:می‌نوشتی. این‌همارگیست‌که نشانه همانزمانی (می) نیز برآن افزوده شده و اینست هر دو معنی را میرساند . «آن روز فلان را دیدم نامه مینوشت و او نامه را بس شیوا مینوشتی» «آنروز که سلطان بفتح خلیج خواستی شد ده هزار مرد بمزد گرفتند که هر یك از آن جنبیتان‌که ذکرکردیم یکی را بدست گرفته بودی و صد صد میکشیدندی و در پیش بوق و دهل وسرنا میزدندی» (ناصر خسرو)

۱۲ ـ گذشته همارگی و پیوستگی: همی‌نوشتی . همارگیست‌که نشانه پیوستگی (همی) برو افزوده و این است هر دو معنی از آن خواسته شود

«شبها همی نالیدی و همی گریستی» .

۱۳ـ گذشته گذشته همارگی: نوشته بودی. گذشته گذشته است که نشان همارگی بر آن افزوده شده و اینست هر دو معنی ازو خواسته شود . «هر روز که بیدار شدی آفتاب برخاسته بودی» . « هر روز که نوبت مجلس شیخ بودی حمزه بگاه از از جاه بیامدی چنانکه آنوقت که شیخ مابیرون آمدی او بمیهنه آمده بودی » (اسرارالتوحید)

اینهاست گونه های گذشته که در فارسی توان یافت . ببینید میدان زبان تا چه اندازه بزرگ بوده و امروز تا چه اندازه کوچکتر شده . از این سیزده گونه در دستور هاییکه نوشته شده تنها چهار گونه را شناخته اند و آورده اند و آنها را نیز بمعنی درست خود نشناخته و نامهای درست نداده اند .

گونه سوم (یا همارگی) که ما یاد کرده ایم تا زمان مغول شناخته بوده ودر همه کتابهای آن زمان بکار رفته ولی اینان آن‌را هیچ نمیشناسند و درهمه جا گونه چهارم را (که همان زمانی باشد) بجای آن نیز میگزارند . این دومعنی که همارگی وهمانزمانی باشد درهمه‌زبانها جداست‌اینان جدایی‌آنها میان نمیگزارند . از باز مانده نیز آگاهی ندارند .

اینک فهرستی در اینجا از این گونه ها میآوریم ، چون بیشتر اینها در ترکی آذربایجان بکار میرود برای آنکه آشنایان بآن زبان این گونه های نوین را در فارسی نیك دریابند در برابر هریکی ترکیش را هم مینگاریم (مگر آنها که درترکی نیست) :

۱ ـ گذشته ساده :	نوشت	یازدی
۲ ـ « نادیده :	نوشته	یازمش (گاهی یازوب)
۳ ـ « همارگی :	نوشتی	یازاردی
٤ ـ « همانزمانی :	مینوشت	یازردی
۵ ـ « پیوستگی :	همینوشت	—
۵ ـ « آیندگی :	خواستی‌نوشت	یازاجاقیدی

۷ ـ « گذشته : نوشته‌بود یازمیشدی



۸ ـ « همانزمانی نادیده : مینوشته یازرمش

۹ ـ « پیوستگی نادیده : همینوشته —

۱۰ـ « گذشته نادیده : نوشته‌بوده یازمیشیمش

۱۱ـ « همارگی وهمانزمانی : مینوشتی —

۱۲ـ « همارگی وپیوستگی : همی‌نوشتی —

۱۳ـ « گذشته‌همارگی : نوشته‌بودی —

درباره همانزمانی و همارگی گذشته از آنکه امروز این دو را با هم درآمیخته اند و برای هردو معنی همانزمانی را میآورند ، در دستور ها بلغزشهای دیگری دچار شده اند. زیرا جدایی بس‌روشنی‌که در کتابهای پیشین میان این دو معنی میگزارده اند و هیچگاه بجای « نوشتی » « مینوشت » نمی آورده اند اینان آن جدایی‌را نفهمیده و پنداشته‌اند اینکه درکتابهای پیشین دوگونه میآورده اند هردوی آنها نیز بیکمعنی بوده . نیز پنداشته‌اند که از « نوشتی » یا «رفتی» همه شش‌کس نمی‌آمده .

ببینید چندین کجی‌را بهم درآمیخته اند ؟! . از اینجا پیداست که اینان زمانیکه کتابهای پیشین را میخوانند معنی آنها را نمیفهمند وگرنه درآنها جدایی میانه این دوگونه بسیار روشن است . مثلاً میگوید : « مرا حاجب محمدگفتندی هرروز بامداد بردرخانقاه شیخ بوسعید بوالخیر برگذشتمی و بدانجا درنگریستمی و او را بدیدمی آنروز برمن مبارك آمدی . . . » پیداست‌که در این جمله ها هموارگی را میخواهد . (اسرارالتوحید)

در جای دیگری میگوید : « روزی جماعتی درویشان از مریدان شیخ ، ببازار میگذشتند وجماعتی قوالان ازطوس آمده بودند ودربازار سماع میکردند..» پیداست‌که در اینها همانزمانی را میخواهد. (اسرارالتوحید)

گاهی هردوگونه در یکرشته پهلوی هم آید ولی هریکی معنی خود را دهد. چنانکه میگوید: « پدرم رییس‌طوس بود ومرید شیخ هرروز بخانقاه استاد

ابواحمد آمدی بمجلس شیخ و مرا با خویشتن آوردی و من در پیش پدر از پای ننشستمی و مرا چنانکه باشد جوانان‌را دل بسربوشیده باز مینگریست..»

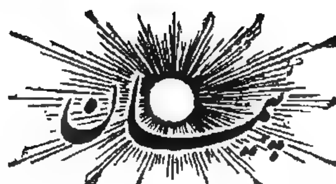
در کتابهایی‌که پیش از زمان مغول پرداخته شده شما هیچگاه جمله‌هایی پیدا نخواهید کردکه میان این دوگونه جدایی نگزارد ، و بسیار شگفت است که کسانی فارسی زبان باشند و آن کتابها را بخوانند و این جدایی را درنیابند . این نمونه‌ای از اندازه درماندگی فهم‌هاست . این بدترکه همین کسان میخواهند هیچکسی هم چیزی ننویسد وخطای ایشان را باز نکند و زبان‌را بنیکی نیاورد . و اگر کسی بچنین‌کاری برخاست از بس خشم و رشك پیدا میکنند میخواهند او را نابود سازند !

اینکه گفته‌اند از «نوشتی» یا از «رفتی» همه شش‌کس نمیآمده چنانکه گفتیم این خود لغزش دیگری از ایشانست . اگر نیك جستندی همه شش‌کس‌را پیدا کردندی . وانگاه آمدن شش‌کس ازهرکاری از روی یك پایه‌ای(قاعده) میباشد . درجاییکه دوکس یا بیشتر آمده بیگمان همه شش‌کس می‌آمده . اگر هم درکتابها پیدا نشود ما خود میتوانیم کس های بازمانده را درست کنیم . هرچه هست چون در این باره سخنانی نوشته اند وشاید برخی چگونگی شش‌کس‌اینگونه را ندانند اینست ما آنها را دراینجا میآوریم :

نوشتمی	نوشتیمی
نوشتیی	نوشتیدی
نوشتی	نوشتندی

در «گذشته آیندگی» نیز چون نیمه نخست آن آن ازاین‌گونه است باید گفت :

خواستمی نوشت	خواستیمی نوشت
خواستیی نوشت	خواستیدی نوشت
خواستی نوشت	خواستندی نوشت



شماره یکم — سال پنجم

آذر ماه — ۱۳۱۷

دارنده — احمد کسروی

سردبیر — رضا سلطانزاده

راهبر — محمدحسن شیشه گر



سال پنجم پیمان

گفتیم امسال را پیمان از سالهای پیش جداییها خواهد داشت و نیکوتر خواهد بود. یکی از جداییهای آن اینکه هر سخنی را یکبار رانیم و اگر بار دیگر نیازی بآن پیدا کردیم بآنچه نوشته ایم باز گشت دهیم و دوباره بگفتگو برنخیزیم.

در گذشته اینسامان را نگه نداشتیم و نتوانستیمی نگه داشت. زیرا سخنانیکه میراندیم با دانسته های دیگران هیچ نمی‌ساخت، وما ناگزیر بودیم سخنی که میراندیم از چندین راه بآن درآییم و بروشنیش کوشیم و پرسشهایی که میشد پاسخهای دراز دهیم و بهر حال این نتوانستیمی که یکزمینه را بیکبار درنوردیم. ولی کنون چون پیش رفته ایم و کمتر نیازی بآن کارها داریم امیدواریم از این پس سامان نگه داریم.

یکجدایی دیگر اینکه در سالهای پیش درهرشماره بخش آزادی باز کرده گفتار های پرا کنده می آوردیم. از این پس آن بخش را نخواهیم

داشت و تنها براه خود خواهیم پرداخت . آری ما پیراستن زبان فارسی و درستی آن را خواهانیم و این را یکی از کار های خود میشماریم و دراین باره همیشه گفتارها خواهیم نگاشت . کسانی باین زمینه ارج نمیگزارند و از اینکه مـا بآن می پردازیم در شگفت می شوند و گاهی نیز خرده می گیرند . ولی ما بزبان ارج می گزاریم و یکی از پیشرفت های توده را پیراستگی زبان میشماریم .

نیز ما میخواهیم دانشهای سودمند رواج گیرد و کسانی بجای یاوه بافی ها یا پندار پرستی هابآنها پردازند . نیزرواج تاریخ نویسی و تاریخ خوانی را خواهانیم، و آرزومندیم هرکسی بجای رمانها و کتابهای بیهوده بتاریخ پردازد . در این زمینه ها نیز گفتار ها خواهیم نگاشت و اینها از راه مـا بیرون نیست .

در سالهای گذشته شعرهایی را تنها بنام اینکه بیزبانست چاپ می کردیم . از این سپس دیگر چـاپ نخواهیم کرد . نه اینکه هیچ شعری نیاوریم . شعر های سودمندی که در زمینه گفتار های ما باشد و یا پاسخ بدگویی را دهد خواهیم آورد .

دری که برای پرسش وپاسخ باز کرده بودیم همچنان بازخواهد بود. ولی تنها بپرسشهایی پاسخ خواهیم داد که در پیرامون گفتارهاو راه پیمان باشد . پرسشهای دیگری بی پاسخ خواهد ماند .

در باره دین آنچه گفتنی بود در سالهای پیش ودر کتاب راه رستگاری گفته ایم و دیگر سخنی از آن زمینه نخواهیم راند . مگر پرسشهایی شود و پاسخ دهیم و یا پاره چیز های ناگفته را برشته نگارش کشیم .

ما از نخست هوا داری از تندرستی داشتیم و گفتار هایی در پیمان

می نگاشتیم . از این پس هم آن هواداری را خواهیم داشت و چنانکه پارسال کتابچه ای از دکتر دردریان همراه شماره های مهنامه چاپ کردیم امسال نیز چاپ خواهیم کرد .

اینهاست فزونیهایی که برای امسال پیمان در اندیشه میداریم و از خدا یاری میخواهیم که آنها را انجام دهیم . در اینمیان از خوانندگان نیز چشم داریم پیمان را نامه ای برای خواندن و گذشتن نشناسند . ما این را از بیکاری نمی‌نویسیم و هیچگاه سخنی ازبهر پر کردن برگها نمی پردازیم. آنان نیز این‌را تنها برای گذرانیدن زمان بیکاری نخوانند . آنچه میخوانند نیك بنیدیشید و بدل سپارند . ما میکوشیم راهی بروی توده درمانده باز کنیم آنان نیز برادرانه بهمراهي برخیزند، و اگر چیزهایی باندیشه‌شان می‌رسد بنگارند و از ما پاسخ خواهند .

یك چیز دیگری نیز چشم داریم ، و آن اینکه امروز یکی‌از بد ترین دردها خود نمایی‌ست و ما آن‌را در جای دیگری هرچه روشنتر باز کرده ایم . امروز هزاران کسان گرفتار این دردند و خودشان نمی‌دانند. اینان در زندگانی بیش از آن نمی خواهند که سخنانی بدست آورند و در اینجا و آنجا بگویند وخود را بمردم‌نمایند و بردیگران برتری فروشند، و یا چیز هایی نویسند و پراکنده کنند و نامی درآورند و هیچ نتیجه ای از این کار های‌خود نمیخواهند . یکدسته نیز ازاین راه نان‌میخورند. برخی‌روزانه دراینجا وآنجابالای منبرسخن‌میرانند وپول می گیرند. برخي دراین روزنامه و آن مهنامه گفتار هایی می نویسند وماهانه درمی‌یابند. بسیاری از اینان گفته های ما را گرفته و رنگ دیگری بآنها داده دستاویز خود نمایی و یا سرمایه سخن فروشی میسازند . این سخنان‌را که

ما در راه رهایی توده ها با رنج و زیان بسیار میرانیم ، و از بهر آنکه یك گفته را دیگر نسازیم گزندها بخود هموار می کنیم اینان بلهوسانه آن ها را بهر رنگی که دلخواه این و آنست انداخته سرمایه نادانی میگیرند .

ما میخواهیم که خوانندگان نادانیهای این کسان را برخشان کشند و وسواشان گردانند. میخواهیم ازاینان بپرسندآیاچه سودی ازاین بلهوسی توانند برداشت ؟!.. تا کنون که هر کدام ده سال و بیست سال در این راه بسر برده اند آیاچه نتیجه‌ای دردست میدارندکه ازاین پس‌نیز توانند داشت ؟!..

ما نمیگوییم : این سخنان از ماست و کسی بآنها نزدیك نشود . می گوییم اینسخنان از بهر یك خواستی است - از بهر آنست که راهی بروی مردم باز شود و ایشان را از این پراکندگی رها گرداند - وباید بدانسان که هست بگوش همگی رسد. کسانی اگر اینهارا براست میدارند می باید با ما یاری‌نمایند ، و اگر براست نمیدارند خود را کنار گیرند.

این پراکنده اندیشي که امروز بدترین گرفتاری توده هاست آیا ازکجا پیدا شده ؟!.. آیا نه اینست که هر کسي برخاسته سخنانی را از دیگران گرفته و رنگ دیگری بآنها داده و بنام خود پراکنده نموده است ؟!..

ما همه بر آن می کوشیم که راستی ها را روشن گردانیم و یك‌راهی باز کرده این پراکندگیها را دوررانیم، این بلهوسان تیره درون فرصت نداده همان گفته های ما را دستاویز دیگری برای پراکنده گویی های خود میسازند .

گفتار هایی در زمینه پاکخویی که از این شماره آغاز کرده ایم یك رشته راستیهاست که با ساده ترین زبانی نگارش مییابد و ما خواهانیم اینها بار ها چاپ شود و تکرار یابد. لیکن بدانسان که سروده شده و هست. ولی هرگاه جلوگیری نکنیم خواهید دید در اندك زمانی کسان بسیاری آنها را می‌گیرند، و برای آنکه گفته نشود از پیمان گرفته اند هر یکی رنگ دیگری بآنها می‌دهند و شعر ها و یا گفته های بیهوده یاوه‌ای از این و از آن بآنها می افزایند، و بنام خود پراکنده می‌کنند.

گفتار هایی که در باره زبان می نگاریم و «گونه های کار» را می شماریم، اینها را ما از خود زبان بدست آورده ایم و چیز تازه‌ای نیست، ولی نباید فراموش کرد که از آغاز مشروطه و از پیش از آن چندین کسی که دستور برای فارسی نوشته‌اند و در دبستانها درس خوانده می‌شود در هیچ یك از آنها یادی از اینها نیست، و ما که اینها را پیدا کرده ایم راهش اینست که دیگران نگارش های ما را بدانسان که هست بردارند و در دستور هابنگارند. ولی اگر جلو را نگیریم خواهید دید چه دستهایی در آنها می برند، و برای آنکه نام پیمان در میان نباشدآنها را زیرورو می‌گردانند و یکچیز درهمی پدید می‌آورند.

این نادانیهاست که میخواهیم جلوگیری شود. این سرمستان باده نادانی خود نمیدانند بچه کار بس زشتی برخاسته اند و چه زیان بزرگی بتوده خود میرسانند، و از این جوش و جنبشهایی که می نمایند بیش از آن نمیخواهند که خود را نمایند و نامی در آورند و یا نانی خورند، و در راه این خواستهای بی ارج همه چیز را لگد مال می‌کنند.

ما اگر برای تیره روزی توده ها چهار جهت شماریم یکی از آنها

این سخنان پراکنده‌است که اینان بآنها برخاسته‌اند، وهرچه ماهی‌نویسیم دست از آن بر نمی دارند ، بجای‌خود که نگارشهای ما را عنوان دیگر برای پراکنده گویی خود می گیرند . خیره رویی را نگرید : همین نکوهش که درباره پراکنده‌گویی می‌نویسیم بتازگی یکی از خود پراکنده گویان آن را گرفته و گفتاری‌ساخته است . مردیکه هر روز چند ستونی را پر می کند و اگر کسی بسنجد هر سخنش رنگ دیگری دارد هم او (به پیروی پیمان) از پراکنده گویی نکوهش می نگارد ! ما اینها را می نگاریم که آنان پی بخطای خود برده دست‌بردارند . آنان بروی خود نیاورده این رفتار را پیش می‌آورند . در اینجاست که بایدگفت: «آبگیری که گندید اگر گلاب رویش ریزند آن را هم گندانند» . در اینجاست که‌باید گفت : کار اینان گذشته و هرگز برستگاری نخواهند گرایید .

بنویسندگان پیمان

در پایان روی سخن را بنویسندگان پیمان می‌گردانیم . اگر چه ما از بیرون کمتر گفتار پذیریم و نویسندگان پیمان بیشتر کسانیند که شیوه کار ما را می‌دانند . با اینهمه از یادآوری باز نمی ایستیم . کسیکه بنیکوکاری برخاسته همیشه بایدبکوشد و شایستگی خودرا در آن کار بیشتر گرداند . ما میخواهیم یاران ما نیز در امسال گامی بسوی پیش بردارند . میخواهیم چنان کنند که آنچه می نویسندکار بشمار باشد نه سخن . شاید برخی خواست‌مرا درنیابند، اینست می‌گویم : چیزیکه بگویی و یا بنویسی و از آن نتیجه‌ای برخیزد آن کار است . ولی چیزیکه بگویی و یابنویسی و از آن نتیجه ای برنخیزد آن سخن پوچ است .

در این چند سال که پیمان را پرا کنده می‌کنیم یکی از رنجهای ما این بوده که جلو گفتار های پرا کنده را بگیریم و نگزاریم مهنامه از راه خود بیرون افتد، و در این باره کسان بسیاری را از خود آزرده ساخته‌ایم.

بسیاری همینکه می شنوند مهنامه ای بیرون می‌آید بی آنکه راه او را دانند و زمینه سخن رانیش شناسند بیدرنگ نگارشی نگاشته و یا شعری سروده نزد ما می فرستند و خواهش چاپ آن را می‌کنند.

تا کنون دو یا سه بار روداده که کسیکه پیمان خواسته و مابرایش فرستاده‌ایم پیشنهاد کرده که او نیز در برابر این «کمك قلمی» بما نماید. یکی پیشنهادکرده از «الهلال» مصرترجمه هایی‌کرده برای ما بفرستد.

اینها از یکسو ما را بسختی می اندازد، زیرا باید بیکایك اینهـا پاسخ نگاریم. ازیکسو نیز درماندگی مردم دل ما را آتش می‌زند. اینها همه هوسهای کودکانه و همه نشان درمـاندگی است. در این چند سال نگارشهای پر سوز ما نتوانسته ایشان را براه آورد و از این هوس هـای بیخردانه دور سازد.

ایشان نمی توانند باور کنند که یك مهنامه برای انجام یك کار بزرگی باشد، و یك راه راستی را دنبال کرده و هرگز بچپ و راست نه‌پیچد، و با اینهمه نوشتهای ما خود را بآن راه‌نزده همچنان راه‌نادانی خود را دنبال‌می‌نمایند.

ما نا گزیریم اینها را بیکبار کنار گزاریم و بنو یسندگان پیمان که روی سخن با ایشان است برادرانه یاد آوریم که امسال را بیشتر ازسال های دیگر با خواست پیمان همراهی نمایند.

میخواهیم خواستار شویم که هر آنچه باندیشه شان می رسد به نگارش آن نشتابند و همیشه درپی آن باشند که یك چیزهایی که ما نوشته ایم یا خود ایشان نوشته اند از چه راه می‌توان آن هارا پیشرفت داد .

برادران همیشه پیش چشم دارید : یك کار درست که صد تن دست بهم داده بانجام رسانند بهتر از صد کار نا انجامی است که هر کدام بیکی بر خیزند .

زمینه‌هایی که ما در پیمان باز می کنیم هر یکی در خور آنست که چند کسی در پیرامون آن سخن رانند . شما هرکدام را که می‌خواهید بگیرید و آنچه را که تاریك می یابید بانگارش در پیرامون آن بروشنیش کوشید . آنچه را که روشن می یابید با گواهی پاکدلانه هر چه استوارترش گردانید . این بسیار بهتر از آنستکه هر کدام بیك سخن بی‌زمینه دیگری برخیزید و هوش خوانندگان را بسوی دیگری کشانید .

بدانید گواهی پاکدلانه ای که شما در باره نگارشهای ما دهید سود بسیاری را در بر دارد و نام بزرگی در تاریخ جهان پیدا خواهد کرد . در جهان راز فیروزی همینست که کسیکه راستیهایی را عنوان نمود مردانی پاکدلانه بیاری او برخیزند ، و همانا از این راه است که می توان بررشکها و خودخواهی ها و نادانیهای دیگران چیره درآمد وراهی بروی توده های سر گردان باز نمود .

کتابهای دارنده پیمان که بفروش می رسد

۱ــ شهریاران گمنام	بخش یکم	۵	ریال
۲ــ »	» دوم	۵	»
۳ــ »	» سوم	۵ر۳	»
۴ــ تاریخ پانصدساله خوزستان		۷	»
۵ــ نامهای شهرها و دیهها دفتر یکم	(دوباره چاپ خواهدشد)		
۶ــ » »	» دوم	۵ر۱	»
۷ــ آیین	بخش یکم	(دوباره چاپ خواهد شد)	
۸ــ »	» دوم	۴	»
۹ــ تاریخ هجده ساله آذربایجان بخش یکم	(دوباره چاپ خواهدشد)		
۱۰ــ » » »	» دوم	۱۵	»
۱۱ــ » » »	» سوم	۱۵	»
۱۲ــ قانون دادگری		۳	»

فروش این کتابها در مراغه با کتابخانه نوبهار است

آگهی

ــ۱ــ

از امسال در پشت جلد پیمان هیچگونه آگهی (اعلان) ازدیگران چاپ نخواهیم کرد .

ــ۲ــ

کتابی که پارسال وعده دادیم برای خواستاران پارسالی (آنانکه بهای سالانه را ۵۰ ریال پرداخته اند) بفرستیم هنوز چاپ نشده و پس از چاپ فرستاده خواهد شد .

شمارهٔ یکم　　آذرماه ۱۳۱۷　　سال پنجم

دارنده : کسروی

جایگاه دفتر: خیابان فرهنگ ـ کوچه روبروی کارخانه برق

کتابهای دارنده پیمان در کتابفروشی های پایین بفروش میرسد :

تهران
- کتابفروشی شرکت محدود طبع کتب
- کتابفروشی شرکت چاپ کتاب
- کتابفروشی طهران
- کتابفروشی خاور

تبریز
- کتابفروشی سروش
- کتابفروشی محمدیه
- نزد آقای عبدالله موزع

قزوین ، کتابفروشی توزیع جراید

اهواز ، کتابفروشی صافی

رضائیه ، کتابفروشی فرقانی

تکفروشی پیمان

در تهران کتابفروشي های طهران وخاور وشرکت چاپ کتاب

بهای هرنسخه ۴ ریال
